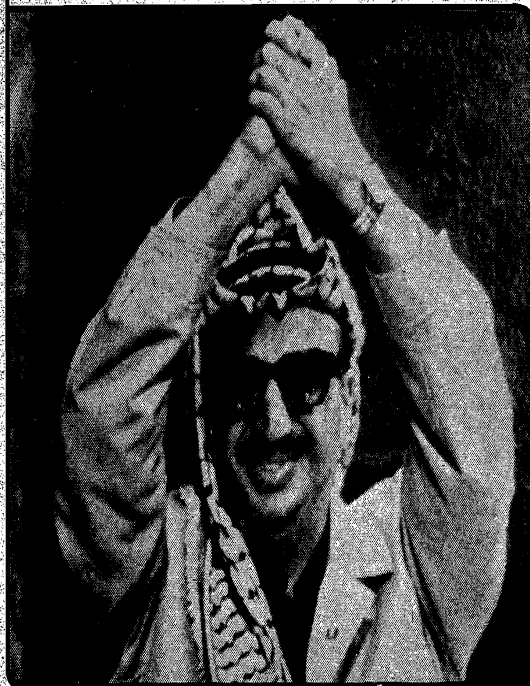


جنبش مقاومت فلسطین



انحطاط آن

و

چشم اندازها

را در مقاله ای تحت عنوان "بحران مقاومت فلسطین" شرح دادیم. این مقاله در شماره آوریل ۱۹۷۲ نشریه الشاطل [مجاز] چاپ شد. و بعداً در جزوه ما بنام انتصار اللین [پیروز باد لنین] تجدید چاپ گردید. و در قطعنامه ای درباره انقلاب عرب که توسط تروتسکیست‌های منطقه عربی انتشار یافته نیز این موضوع را شرح دادیم. این سند به زبان های عربی، فرانسه و انگلیسی انتشار یافته، بزودی به زبان فارسی نیز منتشر خواهد شد. کند و آواز، تجزیه و تحلیل ما را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

بدلایی که در زحله اول تاریخی هستند، رهبری های جنبش مقاومت، از اجزای مختلف جریان خرد بورژوازی و ناسیونالیست ظهور کردند. طیفی متمایزات سیاسی گوناگونشان، از چپ رادیکالیزه شده گرفته، تا راست ارتجاعی، تمام این رهبری ها خرد بورژوازی بودند. ما هیئت مشترک طبقاتی سازمان های جنبش مقاومت در ناتوانی مشترک شان در طرح برنامه ای که بتواند مبارزه طبقاتی، و مبارزه طبقه علیه صهیونیسم و امپریالیسم را به یکدیگر ربط دهد، نمایان بود. غیرمایلند بعضی از جناح ها ادعای پیروی از مارکسیسم را داشتند. بهمین عنوان، تمام جناح ها زندانی پراتیک فلسطینی مرکزی (و در مورد الفتح، زندانی تئوری فلسطینی مرکزی) باقی ماندند، یعنی به عوض آنکه با ادغام مبارزه فلسطینی ها در کوشش عظیم جهت ساختن جنبش انقلابی که تمام منطقه عربی را دربرگیرد و بتواند وابستگی به امپریالیسم را در تمام اشکال آن، منحل دژ صهیونیسم را که مدافع این وابستگی است، درهم شکند، بذریعاتی امکان آزاد کردن فلسطین را بسپارد. نیروی مردم فلسطین بتنهائی، کاشند.

این پراتیک فلسطینی مرکز در این حقیقت نیز شمعش بود که تمام سازمان های جنبش مقاومت بدون استثنا، با یکی از رژیم های عربی ارتباط داشتند. یا آنکه با همه آنها (الفتح)، و توافق بود هندی زمکنش عمیق را که در زیر پرچم این رژیم فلسطینی برنده، در بحران الفتح جنبش مقاومت قریبانی می کردند. اینطور تعبیر شد که این جناح را، بنوع خود، اناکرات تعیین می کنند. گویی که این اناکرات، می توانست

تغییر خط مشی رهبری جنبش مقاومت فلسطین از مبارزه در راه آزاد فلسطین به سابقه برای تشکیل دولتک فلسطین، هموائی کامل و مبارزه رهبری جنبش مقاومت با رژیم های عربی، مخصوصاً پناز "کنفدرال" عرب" در ریاض، اظهارات ملایم رهبران جنبش مقاومت و استقبال نمی کند. در محافل بین المللی از آن شده، و خلاصه همه آنچه که "شانه زینتی" که جای "تنگ آزادی خواهان رزنده" را در دست رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین گرفت مظهر است، علامی هستند که بروشنی بر انحطاط تمام و کمال جنبش مقاومت فلسطین دلالت می کنند. اولین ظهور جنبش مقاومت، و بحران ارگانیک آن نهفته است. اما گسستی بین طل اولیه و تبدیل آن به انحطاطی واقعی، نتیجه کل شرایطی است که مربوط به ارتباط جنبش مقاومت با محیط خارج آن می باشد. برای تحلیل دقیق و کامل انحطاط، این شرایط باید موشکافی بشود. مضمناً هدف این بررسی، قبل از هر چیز، طرح خطوط عده انکشافات آنی است. تا اینکه ما را با برنامه عملی ای قادر به مقابله با آن مجهز کند. جای بسی تأسف است که هیچ یک از اجزای جناح چپ مقاومت، چه مقامات رسمی و چه غیر رسمی آن، نتوانسته اند به آگاهی جامعه بحران مقاومت دست یابند. دلیل آن، عدم وجود گرایش بیگسرس مارکسیست انقلابی آن درون مقاومت است. تمام تحلیلات چپ از جنبش مقاومت، صرفاً بر محور یکی از جوانب آن یعنی ماهیت خرد بورژوازی رهبری آن دور می زنند. رابطه بین ماهیت خرد بورژوازی رهبری و طرز رفتار آن منساخت روشن نشده است. همینطور، هیچ بررسی ای از رابطه بین احوال جنبش مقاومت و محیط اجتماعی ای که در آن عمل می کند. یعنی اردوگاه بنام هیدگان - نشیده است. در واقع تمایلات چپ جنبش مقاومت، زندانی همان طرز عمل عام باقی مانده و از تاریک محدودیت های مقاومت تجاوز نکرده اند، و خود در بحران ارگانیک جنبش مقاومت را با تمام سایر گرایش ها سهیم بوده اند. جناح ما از خارج از جنبش مقاومت تنها حطای بوده است که به جامعه، بعد از بدست نیای ارگانیک مقاومت را شرح داد. این است.

به خطیبان اسرائیلی در زمان آزادی فلسطین حاصل آورد. در اردن می گفت: در واقع باید حقیقتاً اسرائیلی انقلابی تمام رژیم های موجود عرب حاصل شود. این جنبه از فلسطینی مرکزیت بین تمام سازمان های جنبش مقاومت هم، طریقه نظری هائی که بعضی از رهبران در باره "انقلاب" دیکتاتوری بین مبارزه فلسطین و انقلاب سوسیالیستی عرب می کردند، مشترک بود.

بعلاوه، بخاطر عدم چشم اندازهای واقعی و نه لفظی مبارزه طبقاتی در برنامه اجزا، مختلف جنبش مقاومت، برنامه جنبش، به شعار "آزادی" تقلیل یافت، این برنامه ای بود، بوهوم، زیرا که در پیوند دورتمای فلسطینی مرکزی قرار داشت. اگر سازمان های جنبش مقاومت، طریقه فاشی گرائی و ناتورانی خود در تعیین چشم اندازهای طبقاتی، نتوانستند، توده های وسیعی را بصورت خود جلب کنند، این در نتیجه ماهیت محیط اجتماعی ای بود که در آن عمل می کردند، یعنی اردوگاه های پناهندگان فلسطینی. پناهندگان فلسطین مقوله اجتماعی ای را تشکیل می دهند که اکثریت آنان (بخصوص در اردن و لبنان) در خارج از هرچا خوب تولید کننده اجتماعی زندگی می کنند، و انکائی آنها به اعطائی است که بعنوان "کم" توزیع می شود و برخی کارهای فصولی با جزئی آزادی مناطقی که از آن رانده شده اند، تنها و بالاترین خواست توده های پناهنده است، و این هدفی است که برای بسیج آنها و یا لاقال جوانان شان کافی است.

این توده ها فاقد هرگونه آگاهی طبقاتی هستند؛ آنها فقط دشمن ملی خود را می شناسند؛ آنها تضاد بین منافع خود و منافع طبقات جامعه عرب را، جز در مواردی که یکی از این طبقات جامعه خود را در مقام مخالفت با مبارزه ملی آنها قرار می دهد، نمی بینند. آگاهی پناهندگان، آگاهی از "مقوله ای" است یعنی بر "هویت فلسطینی" که حاصل انزوای آنها در اردوگاه های پناهندگان و اشتیاق شان به جلوگیری از انحلال "نهضت شان" است. (این در فلسطینی مرکز بودن سازمان های جنبش مقاومت نیز سهیم بوده است.) اینها هستند خصوصیات کلی بحران اراکلیکی که جنبش مقاومت فلسطین را از بدو تشکیل آن تحت عذاب قرار داده است. این صفات بود که در خصوصیات که مشخص عملکرد این سازمان ها بود متبلور گشت، و بعد ها در عملکرد آپاراتوس هائی که حاملین این بحران شدند، و تحت تأثیر این بحران انحطاط یافتند، متبلور شد.

از آنجا که پناهندگان در هیچ گونه ساختار تولیدی ادغام نشده بودند، جنبش مقاومت به مبارزه از تشکیل لشکری از تولید کنندگان، از کارگران و دهقانان فاصله داشت، بخصوص که جنبش شامل هیچ گرایش سیاسی بیرونی نیز نمی شد.

هم سازمان های سیاسی، و هم سازمان های نظامی جنبش مقاومت، از گادریهای حقوق بگیرگی تشکیل شده بودند که درآمد شان بر حسب موقعیت شان در سلسله مراتب سازمان فرق می کرد. ساختمان ارتش مقاومت چیزی بود شبیه به ارتش بیرونی با این فرق که ارتش مقاومت خصوصیت آنرشیستی داشت، زیرا که اردوگاههای پناهندگان سازمان خانه نمیشد. پس از ژوئن ۱۹۶۷، و بخصوص در اثنای سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹، دستگاه عظیمی با مأهولین حقوق بگیر بسیار، بسرعت رشد کرد. اکثر مأهولین هیچ گونه فعالیت مفیدی انجام نمی دادند. غده سرطانی ادارات و دفاتر بسرعت گسترش یافت، جلا در اردن تقریباً به سطح یک دستگاه دولتی درآمد. از قرار معلوم، بودجه الفتح در اردن، هم طراز بودجه دولت اردن بود. خلاصه اینکه، بوروکراسی عظیمی از شاطین با حقوق زیاد شکل گرفت، بوروکراسی ای که مانند هر بوروکراسی دیگر علاقه اش دفاع از امتیازات خود بود. اما با این فرق که برخلاف سایر بوروکراسی ها پایه آن را مردمی که بر آنها حکومت می کرد، تشکیل نداده بود، بلکه اساس آن امانات دولتی عربی بود که مخارج آن را تأمین می کردند.

در پیرو این خصوصیت، روشن می شود که نپدید "بوروکراتیزم" نتیجه طبیعی از نظر اقتصادی آن فرقی بودن پناهندگان، که بعضی ممکن است از گفته بالای ما نتیجه بگیرند، نیست. بدون کمک های دولتی عربی، سازمان های جنبش مقاومت، سازمان های جنگی فقیری باقی نمی ماندند. سازمان های مردم فقیری که اکثریت آنان آرمان آزادی وطن محسوب می شود، در چنین صورتی، این دستگاه انگلی عظیم بوجود می آید که در رتبه، به آزادی از دست دادن فلسطین، از طرف فلسطینی

انتخابات بدست آورده، خود، غرامت جمع آوری کرد. در واقع، شکی نیست که سیاست سعی در غرق کردن جنبش مقاومت در دریاکی از کمک های نفی، نتیجه نقشه آگاهانه ای بود که بعضی از رژیم های عربی و حمله اول عربستان سعودی، در نظر داشتند. محققان این رژیم ها می دانستند که این بهترین شی است برای تهنی کردن جنبش مقاومت از محتوای انقلابی آن، و آلت دست آمانه دهندگان قرارداد آن. زیرا که جنبش مقاومت وابسته به کمک آنها شده بود. بقای این دستگاه، متکی شد به جریان "کم" دائمی، رژیم های ارتجاعی عرب برای توفیق سیاست خود از دادن پول دروغ نکردند، کمک های عربستان سعودی به الفتح تا پایان سال ۱۹۷۲، به ۵۰ میلیون دلار تخمین زده شده است، البته این سوی کمک های امارات عرب و لیبی، و سایر دول است.

کنفرانس سران عرب در ریاض، تعهد ۱۰۰ میلیون دلار کمک به سازمان آزادی بخش فلسطین کرد. اکنون جنبش مقاومت خود آنگونه پول انباشت کرده، که سازمان آزادی بخش فلسطین پیشنهاد کمک یک میلیون دلاری به بنیاد عمران آفریقا کرده است. این متبتهی درجه تناقضی است. سازمانی که ادعای نمایندگی مردمی را می کند که به فقر و بیبوائی کشده شده اند، خود را به حامیان مالی ممالک فقیر محدود می سازد. (ما این را با استعجاله نوره انقلاب فلسطین به ثروت فلسطین توصیف کرده ایم.)

سلباً، رژیم های عرب، در صورتی که جنبش مقاومت روشن انقلابی در مقابل آنها اتخاذ می کرد، این پول را در اختیار آن نمی گذاردند. اما خصوصیات جنبش مقاومت که در بالا به شرح آن پرداختیم (بخصوص خصوصیات الفتح، به مقاومت اجازه داد که عقیده دست راستی فلسطینی مرکز خود را برای توجیه روابط خود حتی با عربستان سعودی بکار گیرد و جریان کمک های مالی را اعلان پذیر سازد. با این وصف، برای مدتی طولانی پس از رسیدن بحد بلوغ خود، بوروکراتیزم جنبش مقاومت برنامه واحد کلی آن، یعنی آزادی فلسطین، را کنار زد. برای مدتی طولانی، تمام سازمان های جنبش مقاومت توسل به ضرورت آزادی تمام فلسطین را ادامه دادند، و تبلیغات خود را، طریقه بوروکراتیزم شدن تمام و کمال خود، کرد این شعار متمرکز کردند. این بخودی خود تناقضی نبود، بلکه برپایه یک تناقض استوار شده بود: تناقض بین رژیم های عربی و سیاست آنها که هدفش پیدا کردن راه "حاصل سلامت امیر" بود از یک سو، و اشتیاق جنبش توده های فلسطین به آزاد کردن وطن شان و تصمیم آنها به مبارزه در راه این آزادی، از سوی دیگر، وظیفه ای که به رهبری جنبش مقاومت، در درجه اول به رهبری الفتح، محول شد این بود: توده های فلسطینی را تحت نفوذ خود در آورد. این مستلزم طرح شعار کسب آزادی بود. و از این که جنبش آنان علیه رژیم های عربی متوجه شود جلوگیری کند. ما تناقض جنبش مقاومت را در قطعه نامه درباره انقلاب عرب، که در بالا ذکر آن رفت، چنین بیان داشته ایم: "موقعیت مبهم رهبری الفتح، که باید توازن بین روابط خود با رژیم های عربی و روابطش با جنبش توده ای که تحت رهبری آن بوجود آورد، و فشار زیاد بکلیزه کنند. این جنبش به رهبری الفتح، بقدری جای استقلال عمل می دهد."

انحطاط نهائی سیاسی دستگاه مقاومت فلسطین، با بهم خوردن مبارزاتی که از بدو پیدایش، پس از شکست ۱۹۶۷ اعراب، خود را بر آن استوار کرده بود، آغاز گشت؛ یعنی از زمانی که یکی از دو قطبی که تعادل خود را بسین آنها برقرار کرده بود، در خلال سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ از طریق تصفیه آن در اردن، ضربه ای کاری خورد. موازنه به نفع رژیم های عربی برهم خورد، زیرا گردان اصلی جنبش توده ای فلسطین یعنی گردانی که در اردن قرار داشت، درهم شکست. ضربه هائمی که پس از آن آمد، بخصوص ضربه ای که در حوادث مه سال ۱۹۷۳ در لبنان وارد آمد، باعث تضعیف بیشتر استقلال توده های فلسطینی و در نتیجه تحکیم بیشتر تسلط رژیم های عربی بر جنبش مقاومت شد. آنچه که ما در مقاله منتشره در آوریل ۱۹۷۲ پیش بینی کرده بودیم، بنظر روزافزونی رخ داد: "تأثیر فوجان است که رژیم های عربی دست بکنده را دارند، و الفتح در حال تبدیل به نسخه جدیدی از سازمان آزادی بخش فلسطین است؛ یعنی سازمان آزادی بخش فلسطین شهری، قبل از آن که جنبش مقاومت این نام را بگزیند. الفتح آگاهانه افق نقش آلت فشار دیکتاتوری شدن را قبول کرده است.



انحطاط و بیان سیاسی آن

سرکوشی که بر جنبش توده های فلسطینی وارد شد. علت اصلی انحطاط جنبش مقاومت است (این جنبش فاقد هرگونه رهبری انقلابی نبود). جواب گوی این سرکوش باشد، بود. این نه تنها بخاطر این است که اختناق موازنه ای را که بورکراسی جنبش مقاومت خود را بر آن نگه داشته بود، برهم زد (بفرض رژیم های عربی)، بلکه بخاطر آن بود که این اختناق، عملاً، هزارها تن از بهترین مبارزین جنبش مقاومت را از بین برد، مبارزینی که در مقابله با ارتش ملک حسین و دیگر قوای مرمی فلسطین، در صفوف اول بودند. پس قراول ها، یعنی آنها که در ادارات و محلات بورژوازی-عسکری مستقر بودند، بجا ماندند. اما طلبه داران خود را قربانی کردند. بدین ترتیب، تناسب قوا، در داخل خود جنبش مقاومت، به نفع عاصری که تمایل بیشتر به فروش اهداف و منافع مردم فلسطین در مقابل حفظ و توسعه امتیازات خود داشتند، سوق یافت. این تغییر، خود را در سیاست های جنبش مقاومت و طرز برخورد ما با آن منعکس کرده است.

در حقیقت، انحطاط سیاسی بورکراسی جنبش مقاومت فلسطین، عملاً، با سال (۲۰۰۲-۱۹۷۰) تکمیل شده بود. در آن زمان هم روشن بود که جنبش مقاومت حاشیه باریک استقلال را که دوره صعود جنبش در اختیار داشت، از دست داده بود، و در حقیقت مقاومت در حال تبدیل به حربه ای برای ایجاد فشار دیپلماتیک در دست قاهره و دمشق بود. با این دو آن را برای گرفتن امتیازات بیشتر در معاملات خود با واشنگتن و اسرائیل بر سر پیدا کردن راه حل سالمت آمیز، مورد استفاده قرار دهند. تاکید ما، در اینجا، بر آن است که اگرچه این سیاست است که آنچه بصورت یک چرخش سیر سیاسی رهبری جنبش مقاومت نمایان شده - یعنی تقبل پروژه دولت فلسطین - چرخش سیاسی روشن و اعلام شده ای است، ولی ارتباطی به یک تغییر داخلی ندارد، بلکه امکان وقوع آن وجود داشت، و در واقع بطریقی ناگفته پس از ۷۱-۱۹۷۰ اتفاق افتاده بود. انحطاط بورکراسی جنبش مقاومت در آن زمان هم کامل بود، اما امکانات زمان - قبل از اکتبر ۱۹۷۳ - به بورکراسی اجازه نداد که طرح تصفیه طلبانه دولت فلسطین را تقبل کند، یا خود را آشکارانه درگیر اقدامات در راه تحمیل حل سالمت آمیز کند. همچنین، همان موقعیت های زمانی - شرایط مستولی شکست و تحریک تبعات از عین العمل توده ها در صورت کوشش آشکار برای تصفیه نهضت فلسطین - مصر و سوریه را از مذاکره با رژیم صهیونیستی و آشتی کردن با امپریالیزم آمریکا باز داشت.

پس از جنگ اکتبر و موج تبلیغاتی وسیعی که همراه آن بود، برای جنبه جنگ - مصر و سوریه و جنبش مقاومت فلسطین - حرکتی مستم جمعی در جهت پیاده کردن حل سالمت آمیز، امکان پذیر گشت. از آن هنگام، رهبری مقاومت، آشکارا، طرح دولت فلسطین را پذیرفته است و همراه با جنبه دیپلماتیک خلق برای آزادی فلسطین اولین گامی شده است (ابتدا تنها گروهی که برای توجیه چنین طرحی راه را در میان توده ها هموار کردند. بورکراسی جنبش مقاومت از آن وقت خود را درست در اختیار کوششهایی گذارده است که هدف آن توافق تصفیه طلبانه است.

طرح دولت فلسطین، نمودار بلافاصله و کامل انحطاط مقاومت فلسطین است، همانگونه که آید لولوی "سوسیالیزم در یک کشور" بیان کننده انحطاط بورکراسی استالینیستی انقلاب شوروی بود. درست

مانند استالینیست ها که به انقلاب جهانی پشت کردند، رهبران جنبش مقاومت هم آزادی فلسطین را بدست فراموشی می سپردند.

بورکراسی فلسطینی، نفع آبی خود را در برقراری یک دولت فلسطینی در ساحل غربی رودخانه اردن می بیند. این بورکراسی، مدت ها است که بصورت یک دستگاه دولتی بدون دولت درآمده است، و اکنون، طبعاً، این دستگاه، دنبال دولتی می گردد، که با رسمیت دادن به امتیازات خود در چنین دولتی مستقل از کلیه دولی که محل قبلی زندگی پناهندگان است، به تثبیت و بسط این امتیازات بپردازد. از آنجمله، البته کسی نباید گول بخورد؛ چنین دولتی "نقطه شهری" برای ادامه مبارزه مسلحانه در راه آزادی فلسطین نمی تواند باشد و نخواهد بود (جز در صورتی که این برخلاف میل و سیاست رهبران این دولت اتفاق افتد). بلکه برعکس، پیش شرط تاسیس این دولت، همزیستی سالمت آمیز با صهیونیزم خواهد بود. که بوسیله بیانهای بین المللی تضمین خواهد شد. علاوه بر آن، هر نوع تمایلات مبارزه جویانه از جانب چنین دولتی، بلافاصله منجر به اشغال و یا در واقع اشغال مجدد آن بوسیله ارتش صهیونیستی می شود. در هر حال، واضح است که بورکراسی جنبش مقاومت چنین قصد مبارزه جویانه ای ندارد. و چگونه می توانست جز این باشد، چون بورکراسی جنبش مقاومت می خواهد که در دولت جدید با صلح بسربرد، و از مزایا و کمک های که جریسات آن از کشورهای عربی تولید کننده نفت بدان ادامه خواهد یافت، بهره مند شود. غیرمعمول و تأیید اصول، که صرفاً هدف تبلیغاتی دارند، واضح است که بورکراسی جنبش مقاومت، هدف و شعار "آزادی فلسطین" را کنار گذاشته است، این هدف و شعار را با قبول یک دولت که شرط وجودش همزیستی سالمت آمیز با صهیونیزم است، رها کرده است؛ و اکنون آن را بطور روزافزون در زمینه اصول مشخصی خود، ترک خواهد کرد و آن را دوباره بشکل ایده آلی کلی و مجردی طرح خواهد کرد، درست بهمان گونه که استالینیستهای کرپلین-آرمان کومینژم جهانی را طرح می کنند. به این ترتیب، انحطاط رهبری جنبش مقاومت به قهقرای خود رسیده است؛ جنبش مقاومت به جای تبدیل به یک انقلاب بیدل به یک دولت خواهد شد.

تنها جناحی از جنبش مقاومت که امروزه طرح دولت فلسطین را وا - قعاً رد می کند - یعنی نه بر اساسی جستجو برای معامله ای بهتر، مانند رژیم عراق - جنبه خلق برای آزادی فلسطین است. از ابتدا، این گروه، جناحی بود که از اشغال مقامات حیاتی بورکراسی، به خاطر دشمنی و رقابت تاریخی خود با الفتح، محروم ماند. جنبه خلق بسیاری آزادی فلسطین دست از ناسیونالیزم خود نکشیده، پشت کردن به فلسطین را رد می کند؛ اما مخالف ناسیونالیستی ای که جنبه مصرفی آنست مخالفتی "رفرمیستی" بیش نیست؛ یعنی همراه با مبارزه مؤثری در راه سرنگونی رهبری کنونی جنبش مقاومت نیست. بلکه در عوض آن یک مخالفت فشاری است که به احتمال قوی، به صورت اپوزیسیون رسمی دولت آتی فلسطین در خواهد آمد. هر نیروی مخالف واقعی که حصار به ادامه مبارزه مسلحانه بعد از وجود آمدن دولت فلسطین باشد، یعنی ادامه مبارزه برخلاف حکومت دولت جدید، نمی باید اپوزیسیون انقلابی مخفی باشد. چنین اپوزیوسی، در داخل سازمان های جنبش مقاومت، در میان صفوف مبارز و کادرهای انقلابی و وطن پرست، در حال تکوین است. البته این بیشتر در داخل جنبه خلق پس از انقلابی فلسطین اتفاق می افتد. ولی در الفتح نیز رخ می دهد.



جنبش اندازهای مبارزه

این مصالحه خالق واقعیتی است که تأثیر آن بر جنبش توده ای باید مورد نطالعه قرار گیرد. لزومی ندارد که ما آزر شکست را به مصادق آوریم.

از نقطه نظر خود فلسطینی ها ، دولت فلسطین به معنی بی - اعتبار سازی قطعی بورکراسی جنبش مقاومت فلسطین و پایان قابلیت آن در درگیری سیاسی جنبش توده ای زیر لافه مبارزه ملی آزادی - بخش است (ولی واضحاً نه به معنای پایان قدرت سرکوب کننده آن). دولت فلسطین تمام پناهندگان فلسطینی را در یک ناحیه ، مثل یسک اردوگاه وسیع پناهندگان ، جمع خواهد کرد ، و در نتیجه " بشکه یا - روت " آماده به انفجاری بوجود می آورد . همچنین اختلاف طبقاتی را در میان مردم فلسطین متبلور خواهد کرد . و پرولتاریای متمرکز فلسطینی بوجود خواهد آورد که رود روی حکومتی قرار دارد که ماهیت سرکوب کننده بوزوایی آن کاملاً آشکار خواهد شد . حکومتی که همگنون یسک دستگاه دولتی کامل تشکیل داده که شامل پارلمانی است که در آن طبقات صاحب - مال ، نقش غالبی را ایفا می کنند . این بدان معنی است که ایجاد دولت فلسطین ، در تحلیل نهائی ، اوضاع مطلوب تری برای رشد پیشگامان انقلابی فلسطینی بوجود خواهد آورد .

از نقطه نظر عمومی تر یعنی ، دولت فلسطین به هیچ وجه موجب نابودی نهضت فلسطین در آگاهی توده ها نخواهد شد ، زیرا ایس نهضت ، در درجه اول ، بر اساس وجود دولت استعماری صهیونیستی ، در نظامی امپریالیزم در خاور عربی ، قرار دارد . درست برعکس ، جنبش توافقی شکاف بین جنبش توده های زحمتکش عرب و جریان کاذب جنبش بوزوایی و خرده بوزوایی ناسیونالیستی را ژرف تر می کند .

جنبش انقلابی در منطقه عربی ، پس از خاتمه مشاجرات بر سر راه حل مسالمت آمیز ، باید امروز خود را آماده مهتمترین جنگها بنماید . جنبش انقلابی باید خود را بسازد ، و زمینه اولیه را در راه ایجاد حزب پرولتاری انقلابی بر مقیاس تمام منطقه عربی بریزد ، و تمام سلاحهای مادی و پروگراماتیک خود را تیز کند ، تا بتواند جوابگوی مسخرمات موج جدید انقلاب عرب باشد ، موجی که مبنای طبقاتی خواهد داشت .

جنبش انقلابی باید جوابگوی پیشگامانی که کارگران مصری بوجود آورده اند و در حال ساختن آن هستند باشد ، پدید آید که ما در تحلیل

خود در سند انقلاب عرب ، طی رقم بدبینی کلیه امپریونیست های سطحی ، پیش بینی کردیم . این بار کارگران فلسطینی در انقلاب همگانی عربی شرکت خواهند کرد ، انقلابی که پیشگامان آن بسیار قوی تر از آن خواهند بود که پس از ژوئن ۱۹۶۷ وجود داشت . در آن زمان ایس پیشگامان صرفاً از خود فلسطینیها ، بغلت ضعف جنبش توده های زحمتکش عربی ، ساخته شده بود . کارگران فلسطینی در انقلابی شرکت خواهند کرد که نیروی محرکه آن کارگران مصری ، جنگجویان اصلی پرولتاریای عرب ، خواهد بود .

المناعل

زائویه - خوریه ۱۶/۷/۶۸

امکان وقوع جنگ پنجمی را حتی توان رد کرد (شروع آن از طبریز و نوسات نظامی صهیونیستی) ؛ اما با در نظر گرفتن تأثیرات خطیر جنبش جنگی جنبش اعطانی بسیار کم است . بدون شک محتمل ترین امکان تحقق کامل و کم و بیش سریع راه حل مسالمت آمیز با شرکت دیر یا زود جنبش مقاومت می باشد . نتیجه این قرارداد ایجاد یک دولت فلسطینی است ، یا " مستقل " و یا در اتحاد یا دول دیگر . این راه حلی است که مورد قبول اسرائیل است و امکان آن را غیرم ظاهر فعلی شرایط نمی توان رد کرد . در اینجا اصلاً صحبت از طرح ملک حسین نیست ، بلکه صحبت از قبول اتحاد با اردن یا دولت دیگری است که در درون آن دولت فلسطین دارای " خود مختاری " عملی خواهد بود ، چیز نسبی سبیه به اتحاد جمهوری های عربی .

این بدان مفهوم است که دولت فلسطین ، صرف نظر از شکلی که ممکن است بگیرد ، محتمل ترین امکان است ، پس چشم اندازهای مبارزه دیرتو این دولت چه خواهد بود ؟ این سؤالی اساسی است که در مقابل سل انقلابیون فلسطینی و همه انقلابیون منطقه عربی قرار دارد .

کسانی هستند که فکر می کنند ایجاد این دولت بیروزی قاطعی برآ ارتجاع خواهد بود ، و با این بدبینی ترك مبارزه و یا ترك " رد " راه حل مسالمت آمیز را توجیه می کنند ، زیرا که ارتجاع در مراحل بیروزی خواهد شد . (بعضی از به اصطلاح مارکسیست ها در الفتح ، رها کردن " رد " راه حل مسالمت آمیز را با نداشتن بذریه این توجیه که جنبش راه حلی غیر ممکن است توجیه می کنند !) بدبینی در این موارد از خوشبینی ای که قبلاً غالب بود منتج می شود . آنها که معتقد بودند که جنبش مقاومت فلسطین به خودی خود ، با ترکیب موجود جناح های آن ، می تواند بیروزی در راه آزادی فلسطین گام به پیش بردارد ، همان هائی هستند که امروز از بیروزی قریب الوقوع طرح دولت فلسطین بجا خشک شده اند .

ما در بین آنها نیستیم ! بدلیل بحران ارگانیک جنبش مقاومت ، از ابتدا روشن و ناگزیر بود که تنها راه برای رهبری پیوستن به طرفداران توافق بود . اگر این توافق شکل ایجاد یک دولت فلسطین بخود گرفته ، دلالت بر آن است که رژیم های عرب نمی توانند مسأله فلسطین را نادیده بگیرند . اگر توافق بصورت از بین رفتن کامل و ساده جنبش مقاومت در مرجا کسه بوجود بود ، و بازگشت ساده به شرایط قبل از ژوئن ۱۹۶۷ ولی با یک

شعبه جدید آمریکائی صورت می گرفت ، این توافق واقعاً شکستی سنگین برای جنبش توده ای می بود . اما ثابت شده است که این نوع راه حل غیر ممکن است ، و شکست سعی حکومت لبنان در از بین بردن مقاومت در راه ، به ۱۹۷۲ این را تأیید می کند . امپریالیزم آمریکا نتوانسته است راه حلی را که بهترین برایش می بود تحمیل کند . راه حلی که طرح پیشنهادی ملک حسین یعنی شاهنشاهی متحد عربی بود . راه حلی که امروز در جهت آن حرکت می کنیم یک راه حل ساده از بیس نزدین تمام آثار جنبش توده ای فلسطین که بعد از ژوئن ۱۹۶۷ ایباخاست ، نیست .

مطمناً ، این راه حل تقدیر استیلای امپریالیستی است . باید در نظر گرفتن ماهیت نیروهائی که در تخصص با یکدیگرند ، جز این هم نمی توانست باشد . ولی این تقدیمی است در شکل یک مصالحه و